

بررسی سبکی اندیشهٔ ملامتیه در اشعار مولانا زینی و حافظ شیرازی

(ص ۱۰۸-۹۵)

احمدعلی جعفری^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۳/۲۰

چکیده

مولانا زینی شاعر قرن نهم هجری است که اشعار حافظ را به صورت مخمس تضمین کرده است. او از ریا و تظاهر بسیار متنفر بوده به همین دلیل برای مبارزه با آن از مشرب ملامتی استفاده کرده است. ملامتیه گروهی از صوفیاند که معتقدند توجه رضایتمندی مردمان به انسان موجب می‌شود که انسان به آن سرگرم شده در نتیجه از عنایت حق تعالی محروم شود، پس باید به خوش آمدن یا نیامدن مردم توجه نکرد بلکه تن به ملامت آنها داد و فقط به اخلاص و محبت خداوند مشغول شد. بنابراین سوال اصلی این است که مولانا زینی که مقلد غزلیات حافظ بوده چقدر توانسته در ریاستیزی و آزاد اندیشی و تربیت درونی انسانها از مشرب ملامتگری حافظ پیروی کند؟ حافظ و مولانا زینی اگرچه در اشعارشان از مشرب ملامتی استمداد جسته‌اند اما هرگز به روش ملامتیه بسنده نکرده زیرا اگر ملامتیه، ملامت خلق را برای اصلاح خود می‌خریدند، حافظ و زینی آن را ابزار اصلاح "جامعه" و مبارزه با ریا و سالوس قرار داده‌اند تا بدینوسیله با استهزا و دهن کجی به مظاهر ریا، مردم را به حفظ دیانت، آزادگی، وارستگی و نهایتاً خداجویی دعوت کنند. هردو شاعر بر این باورند که در پرستش خداوند باید شجاع و دلیر باشیم و از غوغای عوام و تکفیر خواص بیمی به خود راه ندهیم چرا که آنان نیز خود در درک حقایق گمراهند!

کلمات کلیدی

مخمسات مولانا زینی، حافظ شیرازی، ملامتیه، ریا و مظاهر آن، ملامتگری

مقدمه

مولانا زینی از شاعران، نویسندگان و عارفان مشهور ایران در قرن نهم هجری است. چنانکه نسخه خطی باقیمانده از او تحت عنوان «کتاب مخمس مولانا زینی (یا رینی)» که در سال ۸۸۵ هجری نگارش یافته مؤید این مطلب است، او اشعارش را به تقلید از غزلیات حافظ شیرازی سروده است که سبک غزلیات آن، بر مشرب ملامتی حافظ شیرازی میباشد. این نسخه خطی منحصر به فرد بوده و به شماره ثبت ۸۷۰۴۸ و شماره خطی مهر شده ۱۰۳۸۱ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود که اینجانب به تصحیح و تحقیق و نقد آن پرداخته است. با اینکه پژوهشهای زیادی درباره فهم اشعار و افکار حافظ به عمل آمده است ولی کافی نبوده و نخواهد بود به همین دلیل هر پژوهش و مقاله‌ای که در باب حافظ و مقلدان او ارائه شود ما را به فهم نهایی افکار او بیشتر هدایت میکند. روش تحقیق این مقاله مطالعه جز به جزء (استقرایی) متن و نهایتاً مقایسه با غزلیات و سبک کلام حافظ بوده است. چنانکه میدانیم ملامتیه گروهی از صوفیانی است که کسب خوشامدگویی خلق را دلیل عقب ماندن انسان از عنایات و عبادات حق تعالی می‌دانند و معتقدند که روی گرداندن از آداب و رسوم معمول و رسوم جامعه و عمل کردن به خلاف آنچه جامعه به آن خو گرفته است، موجب می‌شود که انسان مورد ملامت و نفرت مردم قرار گیرد و در نتیجه، از خلق روی گردانده متوجه حق تعالی شود (شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ص ۷۲۳). هجویری مؤلف کتاب معروف کشف المحجوب، ریشه اصلی ملامتی را آیه‌ای از قرآن مجید میداند که توصیف مؤمنان حقیقی است: "و لایخافون لومة لائم..." (ایشان از ملامت هیچ ملامتگری در راه ایمان خود نمی‌ترسند). (قرآن کریم، مائده، ۵۴) او معتقد است "اهل حق همواره آماج ملامت خلق بوده‌اند". (کشف المحجوب، هجویری، ص ۶۸). در این مقاله باروش تحلیل محتوا به بررسی اندیشه ملامتیه اشعار مولانا زینی در مقایسه با غزلیات حافظ شیرازی می‌پردازیم، تا ببینیم این دو شاعر چگونه توانسته‌اند با استفاده از مشرب ملامتی، بهترین غزلیات ادب فارسی را سروده، عالی‌ترین پیامهای زندگی ساز برای بشر داشته باشند.

ملامتیه

این گروه قبل از قرن پنجم هجری به این نام شهرت یافته‌اند. بنیانگذار این گروه ابوصالح حمدون قصار بوده است (فرهنگ اشعار حافظ، رجایی، ص ۹۷) و مشایخ بزرگی چون ابوسعید ابی‌الخیر از این مشرب اطلاع کافی داشته‌اند. (اسرار التوحید، صفا، ص ۲۱۱، تذکره الاولیاء،

استعلامی، ص ۲۶۵). اینان عقیده داشتند که قبول و توجه خلق، سالک را از راه حق باز میدارد، او مغرور شده به جلب خاطر مردم سرگرم میشود و در نتیجه از عنایت حق تعالی محروم میماند، پس راه نجات آن است که فقط به اخلاص و محبت خدای تعالی، مشغول باشیم و به هیچ کس دیگر فکر نکنیم. به خوش آمدن یا بد آمدن مردمان پشت پا بزنیم و به خاطر سلامت باطن، تن به ملامت خلق بدهیم و با تحمل تحقیر و ملامتی که مردمان بر ما روا میدارند، غرور نفس خودمان را درهم بشکنیم. (لغت نامه، ذیل کلمه ملامتیه). اصول کلی اعتقادات گروه ملامتیه را حمدون قصار (متوفی ۲۷۱ قمری) چنین نقل کرده است: "باید که تا علم حق تعالی به تو نیکوتر از آن باشد که علم خلق، یعنی باید که اندر خلأ با حق تعالی معاملت نیکوتر از آن کنی که اندر ملأ با خلق، که حجاب اعظم از حق، شغل دل توست با خلق" (کشف المحجوب، هجویری، ص ۲۲۸). (گویا قبل از حمدون قصار، یکی از مشایخ او به نام سالم با روسی به نشر تعالیم ملامتی میپرداخته) (جستجو در تصوف ایران، زرین کوب، ص ۳۳۷).

شیخ شهاب الدین سهروردی در باب ملامتیه مینویسد: "الملامتی هوالذی لایظهر خیراً و لایضمیر شراً... فلا یحبُّ أن یطَّلِعَ أحدٌ علی حاله و اعماله" (ملامتی کسی است که هیچ خیری را آشکار نمیکند و هیچ شری را پنهان نمیدارد... دوست ندارد هیچ کس بر حال و اعمالش مطلع شود). (عوارف المعارف، سهروردی، ص ۷۱).

احمد غزالی اوج کمال عشق را در ملامت میدانند و آنرا برای سالک بسیار لازم و واجب میدانند. او معتقد است که نباید حتی یک سر مو هم تعلقی از او باقی مانده باشد: "کمال عشق ملامت است، ملامت خلق برای آن بود تا اگر یک سر مو از درون او یا از برون تنفسی دارد یا متعلقی، منقطع شود". (سوانح العشاق، غزالی، خ ۶).

عز الدین محمود کاشانی ملامتیه را گروهی مخلص و صادق معرفی کرده میگوید: "ملامتیه جماعتی میباشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق، غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق، مبالغت واجب دانند" (مصباح الهدایه، رازی، ص ۱۱۵) و مدح و ذم، رد و قبول خلق از نظر ملامتی یکسان باشد. (تاریخ تصوف، غنی، ص ۱۹۱).

بهره‌مندی حافظ و مولانا زینی از مشرب ملامتی

گروهی از ملامتیه که تندروتر و بی باکتر هستند، قلندریه نامیده میشوند. (اسلام و تصوف، نیکلسون، ص ۸۶ و Encyclopedia Delislam p.735) حافظ - و به تبعیت از او مولانا زینی - به صراحت از آنها نام برده و از شیوه و سبک آنها حمایت کرده و با بار معنایی مثبت

از آنها سخن گفته و مشرب آنها را پسندیده است و حتی لازمه سیر و سلوک عارف را در قلندری بودن دانسته است:

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر یارب یا ربی در حلقه زَنار داشت
(دیوان حافظ، ص ۹)

او مشرب خاص قلندریه را در وانمود کردن به مخالفت با عقاید و آداب جامعه پسندیده است. مثلاً عامه مردم و پیشوایان دینی آنان، نور خدا را در کعبه میدانند و صوفیان طریق تجلی آنرا صومعه و خانقاه می‌دانند، اما حافظ _ و به تبعیت از او مولانا زینی _ با شهامت و قدرت هرچه تمامتر، به جای کعبه و خانقاه، خرابات مغان را برمیگزیند و نور خدا را در آنجا می‌یابد و به همین دلیل است که می‌بینیم در اشعار هر دو شاعر ترکیبات مختلفی از "پیر" به کار رفته که بیش از همه "پیر مغان" است و تعبیری چون پیر می‌فروش، پیر خرابات، پیر پیمانه کش و... که اکثر این ترکیبات به شیوه ملامتیه و سبک اصطلاحات قلندری می‌باشد.

حافظ از مشرب ملامتیه فراتر رفته و هرگز در چهار چوب عقاید آنها (از ملامت خلق نهراسیدن و مکتوم داشتن اعمال نیک) خود را اسیر و زندانی نکرده و حتی در عقاید و مشرب قلندریه (تخریب عادات و ترک آداب)، بسنده نکرده است بلکه می‌گوید "باید دلیر و جانباز بود و از غوغای عوام و تکفیر خواص بیمی به دل راه نداد زیرا آنان خود گمراهند". (مکتب حافظ، مرتضوی، ص ۱۳۸).

مقایسه اندیشه ملامتگری در اشعار مولانا زینی و سبک غزلیات حافظ

۱- تن به ملامت سپردن و از بدگویی اهل ظاهر نترسیدن

چنانکه گفتیم حافظ برای بیان عقاید خویش از سبک ملامتی استمداد جسته است بدین معنی که او بسی فراتر از هدف ملامتیه، اصول مکتب خویش را بنیان نهاده است. مثلاً اگر هدف ملامتیه نوعی حفظ شخصی از فریفته شدن به خلق، عجب، تکبر و در نتیجه بازماندن از حق است، هدف حافظ و مولانا زینی "تربیت شخصی و صیانت خود" نیست بلکه انتقاد و ابراز عکس‌العمل در برابر فریفته شدن صوفیان و مشایخ و کرامت‌نهایی و مردم‌فریبی و خود گول زنی که دام‌نگیر تصوف شده بود، می‌باشد. یعنی تخریب موانع و عوامل مزاحم مثل سالوس، ربا، وعظ بی عمل، دین را وسیله خود نمایی و مردم‌آزاری قرار دادن. یعنی تن به ملامت سپردن و از بدگویی اهل ظاهر نترسیدن چنانکه:

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت
(دیوان حافظ، ص ۵۸)

و مولانا زینی آوردن شراب را لازمه ترک غم سالک دانسته و می گوید اگر به اختیار و اراده تو است، باده بیاور و هرگز غمگین مباش:

در باده کوش و خاطر خود را غمین مدار بر حسب آرزو را گرت هست کار و بار
(مخمسات زینی، غزل ۷)

حافظ معتقد است اگر ملامت خلق پیش گرفته‌ایم و سرزنش آنها را با جان و دل پذیرفته‌ایم _ که از اصول مشرب ملامتی است زیرا در میان مردمان بد نام خواهیم شد _ شاد و خرسندیم چرا که در طریقت ما، رنجیدن از مردم، کافری است:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن
(دیوان حافظ، ص ۲۷۱)

مولانا زینی نیز مثل حافظ و با همان سبک ملامتی، معتقد است که نباید از جور چرخ در ناله و خروش آمد زیرا حالات باده را انسان شکر فروش نمیداند:

از جور چرخ چند شوی خواجه در خروش حالات باده را چه شناسد شکر فروش
(مخمسات زینی، غزل ۷)

حافظ به شیوه رندی خود افتخار میکند و به همین دلیل هرگز از سرزنش مدعیان ترسی به خود راه نداده است:

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه رندی و مستی نرود از پیشم
(دیوان حافظ، ص ۲۳۴)

مولانا زینی نیز برای اثبات طریقه ملامتی خود مثل حافظ به رند بودن و باده پرستی خویش افتخار میکند و خود را مقیم کوی خرابات و "جام می بر دست" معرفی میکند:

بگو به شحنه که مائیم باده پرست مقیم کوی خرابات و جام می بر دست
(مخمسات زینی، غزل ۱۰)

۲. پرهیز از جاه دنیوی

از دیگر اصول ملامتیه این است که از جاه دنیوی پرهیز میکنند و به نام و ننگ بی اعتنا میشوند و چنانکه میدانیم همه اینها برای آن است که از نظر مردم قبول خاطر نیابند زیرا به اعتقاد آنها لازمه رشد ذاتی و حقیقی انسانها، تحقیر شخصیت اجتماعی آنها است. حافظ نیز از این طریق استمداد جسته و بدین وسیله پایه‌های کاخ شعر خود را استحکام بخشیده است. بطوری که از وجوه مشترک سبک شعر او و مولانا زینی، "پرهیز از جاه دنیوی و بی اعتنایی به نام و ننگ" را میتوان معرفی کرد چنانکه حافظ معتقد است اگر مرید راه عشق هستی نباید از بدنامی بترسی، زیرا اگر دقت کنی شیخ صنعان نیز با آن همه مراتب روحانی و نفوذی که داشت، خرقه درویشانه خود را در رهن شراب نهاد و آن را نوشید:

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن شیخ صنعان رهن خانه خمار داشت
(دیوان حافظ، ص ۵۴)

مولانا زینی نیز معتقد است وقتی فصل گل فرا رسید نباید از شراب لاله رنگ دست
کشید زیرا اصل و زیر بنای حرکت و مدار و چرخش جان و روح انسان از شراب لاله رنگ
می باشد:

به فصل گل ز می لاله رنگ دست مدار که روح را ز می لاله رنگ هست مدار
(مخمسات، زینی، غزل ۴۴)

همچنین خطاب به محبوب میگوید عزم درمی فروش کن و ساغر شراب را در گردش آر
و عقل و هوش را نابود کن زیرا عقل ره به جایی نمی برد و آنچه موجب پیشرفت انسان می
شود، عشق است نه عقل:

ای ترک خیز و عزم در می فروش کن در گردش آر ساغر و تاراج هوش کن
(همان، غزل ۳۹)

البته اینکه عقل در برابر عشق، دارای پای چوبین است اصلی است مسلم که در متون
عرفانی، پذیرفته شده، چنانکه مولانا گوید:

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۰)

عطار نیشابوری نیز عشق را آتش و عقل را دود معرفی کرده که با آمدن عشق، عقل زود
میگریزد:

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق کامد در گریز عقل، زود
(منطق الطیر، عطار، ص ۱۸۷)

حتی نظامی گنجوی نیز معتقد است جهان بر مبنای عشق ایستاده است:

گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش
(خسرو و شیرین، نظامی، ص ۳۴)

به اعتقاد حافظ، اگر او بر صدر ننشیند نشان عالی مشربی او میباشد چرا که نه به دنیا
دل بسته است نه در بند مال و ثروت و مقام و منزلت آن است:

حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی مشربی است عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست
(دیوان حافظ، ص ۵۰)

مولانا زینی نیز با پیروی از مشرب ملامتی حافظ میگوید ترک دنیا و ناز و نعمت آن،
آیین صاحب دولتی، و حتی اگر به خاطر فقر و وجود آن از خداوند تشکر نکنیم، عین کفران
نعمت است:

ترک دنیا زینیا آیین صاحب دولتی است شکر فقر ار می نگویی عین کافر نعمتی است
(مخمسات زینی، غزل ۴)

پرهیز از زهد، زهد ریایی و زهد فروشان

یکی از ویژگیهای سبکی کلام حافظ و مولانا زینی پرهیز از زهد ریایی است، از آنجایی که زاهد همیشه زهد خودش را مایه فخر فروشی و برتری بر دیگران قرار میدهد، مورد سرزنش دیگران است که حافظ از این نظر نیز بهترین اشعار را در دیوانش سروده است بطوریکه میتوان با جرأت گفت که ریا ستیزی یکی از اصول مسلم دیوان حافظ است و ای بسا به همین دلیل هم ایرانیان - که از ریا و مظاهر آن متنفرند - از حافظ و شعرش خوششان می آید. سعدی در گلستان نیز از عبادت ریاکارانه عابدان متنفر است: "عاصی که دست بردارد به از عابد که در سر دارد." (گلستان سعدی، ص ۵۷۶) حافظ معتقد است آتش زهد ریا خرمن دین را میسوزاند:

آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرجه پشمینه بینداز و برو
(دیوان حافظ، ص ۲۸۱)

مولانا زینی نیز عقیده دارد که زاهدان جز مکر و حيله ندارند و در عوض، عاشقان از صفای عشق محبوب بهره مند میباشند:

با زاهدان مباش که پر مکر و حيله اند با عاشقان نشین که به عشقت وسیله اند
(مخمسات زینی، غزل ۸)

حافظ از زهد ریا بوی خیر نمی بیند به همین دلیل به باده مشکین روی می آورد:
اگر به باده مشکین دلم کشد شاید که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید
(دیوان حافظ، ص ۱۵۵)

مولانا زینی معتقد است اگر در فصل نوروز به جوانی و یاد آن خوش است، زاهد نیز به زهد ریایی خود، شادمان است:

فصل نوروز و مرا وقت شباب و شیب است زاهد از زهد ریا چون صنمت در جیب است
(مخمسات زینی، غزل ۴)

حتی زاهدان ریایی به عمل خودشان نیز افتخار میکنند:
گر فخر زاهدان ریایی است از عمل صراف عشق میشناسد زر دغل
(همان، غزل ۱۵)

دل حافظ از صومعه و خرجه سالوس گرفته است و به همین دلیل از دیر مغان سراغ میگیرد:
دلم ز صومعه بگرفت و خرجه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
(دیوان حافظ، ص ۳)

مولانا زینی نیز فریادش از زاهدان صومعه بلند است زیرا از آنها فنا کشیده است:
از زاهدان صومعه تا کی فنا کشم باری اگر کشم به نگاری بلا کشم
(مخمسات زینی، غزل ۴۰)

۴- پرهیز از ریا

یکی از ویژگیهای حافظ در ریا ستیزی این است که وقتی میخواهد بر ریا حمله‌ور شود، خودش را اهل ریا مینامد و بدین وسیله برای تنفر از ریا و مظاهر آن از خودش هم شدیداً انتقاد میکند:
گفتی از حافظ ما بوی ریا می‌آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی
(دیوان حافظ، ص ۳۴۵)

مولانا زینی نیز از زاهد-هر چند هم بخواهد در تقوا تلاش کند- جز زهد ریا ندیده است در حالی که عاشق واقعی کسی است که از جام ازل تا به ابد مست و مدهوش افتاده باشد:
زاهد از زهد ریا گرچه به تقوا کوش است عاشق از جام ازل تا به ابد مدهوش است
(مخمسات زینی، غزل ۱۲)

۵- دید انتقادی به نهادهای محترم رسمی

همانطور که میدانیم در سرتاسر دیوان حافظ نهادهای محترم رسمی جامعه مورد انتقاد می‌باشند زیرا به اعتقاد او در آنها جز ریا، تظاهر و سالوس دیده نمیشود و ای بسا به همین دلیل است که به نهادهایی چون مسجد، مجلس و عظمی، مدرسه، خانقاه، صومعه، و نهادهای دینی با دید انتقادی مینگرد و فریادش از آنها بلند است. تا جایی که به صراحت میگوید کردار اهل صومعه او را «می» پرست کرده است:

کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست این دود بین که نامه من شد سیاه از او
(دیوان حافظ، ص ۲۸۵)

مولانا زینی هم از فریب صوفی ازرق لباس، به فریاد و فغان برآمده که چرا به عاشقان واقعی به چشم حقارت مینگرد:

آه از فریب صوفی ازرق لباس آه در عاشقان به چشم حقارت کند نگاه
(مخمسات زینی، غزل ۱۵)

چون دل حافظ از قیل و قال مدرسه گرفته است، تصمیم دارد برای مدتی خدمت معشوق و «می» کند:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم
(دیوان حافظ، ص ۲۴۱)

مولانا زینی هم به طنز و استهزاء از شیخ مدرسه با عنوان "شیخ مصلحتی" یاد میکند و برای او حدیثی نقل میکند که طی آن، از عاقبت امور غافل و بی خبر مانده است و بدینوسیله با دید انتقادی به مینگرد:

ز من بگوی حدیثی به شیخ مصلحتی که نیست خاطر آگه ز کار عاقبتی
(مخمسات زینی، غزل ۳۴)

۶- ستیزه با نفس و پرهیز از خودپرستی

مبارزه با نفس امّاره یکی از اصول پذیرفته شده عرفان اسلامی است چنانکه در حدیثی می خوانیم: "أعدی عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ" (یعنی دشمن ترین دشمنان تو، نفس تو است که در میان دو پهلویت جای دارد). (احادیث مثنوی، فروزانفر، ص ۹) و سعدی با اشاره به همین دشمن انسان است که میگوید:

تو با دشمن نفس همخانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای
(بوستان سعدی، ص ۱۵۳)

از آنجایی که لحن کلام و سبک گفتار ملامت گونه حافظ ایجاب نموده است او نیز از نفس خود به فریاد و فغان بر آمده و خطاب به او میگوید اگر تو بگذاری من در گدایی، به اوج پادشاهی خواهیم رسید:

مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع بسی پادشاهی کنم در گدایی
(دیوان حافظ، ص ۳۵۱)

او تنفر خود را از نفس نافرجامش اینگونه اعلام کرده است:
باده در ده چند از این باد غرور خاک بر سر نفس نافرجام را
(همان، ص ۷)

مولانا زینی نیز معتقد است که نفس انسان را میفریبد و اگر بخواهیم که فریب آن نخوریم، باید از اهل یقین باشیم، و از آنجایی که سبک و لحن ملامتی او اقتضا میکند، آوردن جام و کرم ورزیدن بوسیله آنرا نیز توصیه میکند:

بیار جام و کرم ورز ای عزیز پدر اگر ز اهل یقینی فریب نفس مخر
(مخمسات زینی، غزل ۲۲)

او برای اینکه از خودپرستی و خود دوستی پرهیز کرده باشد، با لحن ملامتی، خود را "می" پرست و بی سر و پا مینامد:

به کوی میکده رندان می پرست آور میان بی سر و پایان دمی نشست آور
(همان، غزل ۲۲)

حافظ نیز لازمه نجات و رستگاری را در ترک خود بینی میداند:

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی
(دیوان حافظ، ص ۳۰۲)

او مدعیان و خودخواهان را انسانهایی مغرور میدانند که بویی از عشق و مستی نبرده اند:
با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی
(همان، ص ۳۰۲)

مولانا زینی نیز عقیده دارد که هر کسی که بویی از محبت نبرده باشد، با ریا به دیگران
زهد میفروشد و از روی هوی و هوس فریب خواهد خورد:
زینی آن کو که در او نور محبت نفروخت از هوا عشوه خرید و به ریا زهد فروخت
(مخمسات زینی، غزل ۴۱)

او اسیری در بند شهوت را از ویژگیهای انسان اسیر میدانند و بلافاصله میگویند مانند
شیران شجاع باش و خود را از بند شهوات نجات بده:
مشو در بند شهوت چون اسیران درآ در پیشه مردان چو شیران
(همان، غزل ۴۳)

۷- رستگاری را در عشق جستن

در متون عرفانی ادب فارسی همیشه عشق ممدوح بوده و بعنوان عامل سعادت و خوشبختی
انسانها معرفی شده و حتی عده‌ای همه کارها را بازی دانسته‌اند غیر از عشقبازی، و گاهی پا
را از این فراتر نهاده، عشق را دلیل بر پا ایستادن جهان دانسته‌اند چنانکه:
جهان عشق است و دیگر زرق سازی همه بازی است الا عشق بازی
گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش
(خسرو و شیرین نظامی، ص ۳۴)

این عشق خاص انسان نیست بلکه این آواز خوش از تمام موجودات شنیده میشود
چنانکه حکیم سبزواری میگوید:
موسی ای نیست که دعوی انالاحق شود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
(تماشاگه راز، مطهری، ص ۱۱۵)

درباره ماهیت عشق باید گفت: "آن هیجان و شوری که هر پدیده را در هستی رو به
کمال میبرد". (آفاق غزل فارسی، صبور، ص ۳۰۸)

از آنجایی که مشرب ملامتگری مولانا زینی ایجاب میکرده، عشق را بهترین معیار برای
به کمال رسیدن انسان دانسته، میگوید هر کسی که عشق نداشته باشد، کودکی بیش
نیست:

هر آنکه عشق نورزید و پیر گشت صبی است صبی صبی بود ای نور چشم اگر نسبی است
(مخمسات زینی، غزل ۳)

حافظ نیز معتقد است که عاشقی بهترین نشان مرد خداست و متأسفانه در مشایخ شهر
این نشان وجود ندارد:

نشان مرد خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم
(دیوان حافظ، خ ۲۴۶)

هر کسی که در حلقه خلقت به عشق زنده نباشد، به فتوای من نمرده باید بر او نماز خواند:
هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
(همان، ص ۱۶۵)

مولانا زینی بر مبنای مشرب ملامتی خود میگوید هرگز نباید با زاهدان همنشین شد
زیرا پر مکر و حيله‌اند بلکه باید با عاشقان نشست که انسان را عاشقی می‌آموزند:
با زاهدان مباش که پر مکر و حيله‌اند با عاشقان نشین که به عشقت وسیله‌اند
(مخمسات زینی، غزل ۸)

حافظ معتقد است که زاهد عذرش پذیرفته است زیرا از عاشقی و رندی بویی نبرده
است، عشق کار انسانهایی است که هدایت واقعی یافته‌اند:
زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاری است که موقوف هدایت باشد
(دیوان حافظ، ص ۱۰۸)

مولانا زینی عقیده دارد کسی میتواند به درون پرده اسرار دست بیابد که از سرّ و راز
عشق آگاه باشد:

چو زینی آنکه نباشد ز سر عشق آگاه درون پرده اسرار کی بیابد راه؟
(مخمسات زینی، غزل ۱۶)

بر در میکده عشق می توان ناظر خداوند بود:
بر در میکده عشق بیا حاضر شو دیده بر دوز ز غیر و به خدا ناظر شو
(همان، غزل ۳۲)

چنانکه مشاهده می شود مولانا زینی رستگاری و خدا جویی و خدا دوستی را در
"عشق ورزیدن" می داند و از همین رهگذر است که مشرب ملامتی او اقتضا می کرده که
اگر حافظ گفته باید حدیث از "مطرب و می" گفت، او میگوید باید سخن از "می ناب" و
"لعل دلبر" گفت:

بیا سخن ز می ناب و لعل دلبر گوی به جام باده بیارای بزم چون مینوی
(همان، غزل ۳)

و اینک بیت حافظ:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را
(دیوان حافظ، ص ۴)

همچنانکه لحن ملامتی مولانا زینی حکم می کرده، معتقد است که نباید دست از
دامن ساغر برداشت، که مدار عمر ابد بر جام باده است:

دل ز دامن ساغر چون لاله بر مدار که هست عمر ابد را ز جام باده مدار
(مخمسات زینی، غزل ۵)

دنیا مثل خراب آبادی است که تا می توان باید به باده و مستی در آن کوشید:
به باده کوش و به مستی در این خراب آباد اگر بداد جهانت به کف عنان مراد
(همان، غزل ۵)

حافظ معتقد است:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
(دیوان حافظ، ص ۹)

همین لحن ملامتی یعنی رستگاری را در عشق جستن موجب شده که قریب به
معنای بیت مذکور را مولانا زینی این گونه بیان کند:

زهی سعادت آن کو به عشق شد مشهور که مست و بی خبر اولی در این سرای غرور
(مخمسات زینی، غزل ۲۰)

نتیجه

در این مقاله بر آن بودیم که ببینیم مولانا زینی در مخمساتش چگونه به تبعیت از غزلیات حافظ شیرازی از مشرب ملامتیه برای ارشاد و هدایت جامعه یاری جسته و از سبک او تقلید کرده است. مولانا زینی به تقلید از غزلیات حافظ همان سبک ملامتی را که حافظ در مشرب خاصی ابداع کرده و به کار گرفته، مورد تقلید قرار داده است. کلام هر دو شاعر در هفت مقوله مورد بحث، در تربیت انسانها و طعنه زدن به ریاکاران و مظاهر ریا بکار رفته است. اگر ملامتیه این روش را برای وارستن از قیود و رهایی از خلق و اشتغال به حق و قطع علاقه اجتماعی پیش گرفته اند هدفشان تهذیب خود بوده، اما مولانا زینی و حافظ شیرازی هدفشان بسی فراتر از آنها بوده، یعنی در عین وارستگی کامل از خلق و جامعه نبریده‌اند، به مردم مهر میورزند به خلق خدمت میکنند و دلسوز آنها هستند و همه اینها برای مبارزه با ریاکاریها و مبارزه با مدعیان دروغین پیشوایی مردم است. مشرب هر دو شاعر بیانگر روح بلند و طبع آزاده آنها است که از ریاکاریها و مردم آزاریها رنجیده‌اند و به همین دلیل هر دو شاعر برای رسیدن به هدف، یک سبک را برگزیده‌اند.

منابع

- قرآن کریم، (۱۳۳۷)، به تصحیح و ترجمه هفت نفر از علما حوزه علمیه قم، تهران: چاپ محمد علی علمی.
- دیوان حافظ، حافظ شیرازی، شمی الدین محمد، (۱۳۲۰)، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: انتشارات زوار.
- لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۰)، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، ج ۱۱، تهران: سازمان لغت نامه.
- فرهنگ اشعار حافظ، رجایی، احمدعلی، (۱۳۴۰)، تهران: انتشارات زوار.
- اسلام و تصوف، رینولد نیکلسون، (۱۳۶۱)، ترجمه محمد حسین مدرس نهاوندی، تهران: جستجو در تصوف ایران، زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۷)، تهران: امیر کبیر.
- گلستان سعدی، سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، (۱۳۶۲)، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- بوستان سعدی، شیخ مصلح الدین، (۱۳۶۳)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ابوحفص، شیخ شهاب الدین سهروردی، (بدون تاریخ)، عوارف المعارف، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- آفاق غزل فارسی، صبور، داریوش، (۱۳۷۰)، تهران: نشر گفتار.
- منطق الطیر، عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین، (۱۳۵۶)، به کوشش سید صادق گوهرین، چاپ سوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، (۱۳۶۰)، به کوشش دکتر محمد استعلامی، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.
- سوانح العشاق، غزالی، احمد، (۱۳۵۹)، به کوشش نصرالله پور جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ.
- تاریخ تصوف، غنی، قاسم، (۱۳۳۰)، جلد دوم، چاپ دوم، تهران.
- احادیث مثنوی، فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷)، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.
- شرح مثنوی شریف، فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۵۰)، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.
- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، کاشانی، عز الدین محمود، (۱۳۲۵)، به کوشش جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سنایی.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید، محمد بن منور، (۱۳۵۴)، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.

- مکتب حافظ، مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۵)، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
- تماشاگاه راز، مطهری، مرتضی، (۱۳۷۰)، چاپ سوم، تهران: انتشارات صدرا.
- مولانا زینی، مخمسات زینی، نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ثبت ۸۷۰۴۸.
- مثنوی معنوی، مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۵)، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات مولی.
- مرصاد العباد، نجم‌الدین رازی، (۱۳۵۲)، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مثنوی خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، (۱۳۶۳)، تصحیح وحید دستگردی، تهران: انتشارات علمی.
- کشف‌المحجوب، هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۳۶)، تصحیح ژوکوفسکی، به کوشش محمد عباسی، تهران: امیر کبیر.
- ENCYCLOPEDIA DELISLAM, Tome under the "KALENDER"

Archive of SID